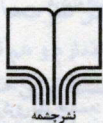


عشق

چیرمادگر

مصطفی مستور



www.chashmeh.ir

chashmeh@chashmeh.ir

chashmeh@chashmeh.ir

چشمه چشمه: ۰۲۱-۸۰۹۹۹۹۹۹

حالا که به گذشته نگاه می‌کنم، باید بگویم وضعیت من و کریم جوجو در پاییز ۱۳۸۷ کم‌وبیش شبیه دو مَهری سربازی بود که بر صفحه‌ی شطرنجی گیر افتاده باشند اما نتوانند خودشان را نجات بدهند. منظورم این است انگار دو سربازی بودیم که بر صفحه‌ی ناپیدای شطرنجی در تیررس فیلی، اسبی، وزیری چیزی قرار گرفته بودیم اما نمی‌توانستیم فرار کنیم. مراد سرمه تقریباً بیرون از بازی بود. یعنی در دورترین جایی که می‌توانست بیرون از بازی بایستد اما هنوز بتواند بازی را تماشا کند.

من پنج سال بعد از شروع جنگ در اهواز متولد شدم و پانزده سال بعد از پایان جنگ رفتم دانشگاه. نوزده سال و شش ماه بعد از تمام شدن جنگ از دانشگاه فارغ‌التحصیل شدم و دقیقاً نوزده سال و ده ماه و دوازده روز بعد از پذیرش قطعنامه‌ی ۵۹۸ پرستورا دیدم و عاشقش شدم. درست بیست سال بعد از این که ناویواس اس وینسنس نیروی دریایی ایالات متحده با شلیک موشک زمین‌به‌هوا هوایم‌ای مُسافربری ایران ایر را از صفحه‌ی رادار محو کرد، برای اولین بار به پرستو گفتم دوستش دارم. کمی بعد، یعنی دقیقاً دو ماه قبل از بیست و هشتمین سالگرد آغاز جنگ، ساعت مچی سویسی